

نقش عصبیت در تداوم بحران در افغانستان

محمد ناصر عارفی*

چکیده

واگرایی‌های اجتماعی معلول عوامل مختلفی است و داده‌های علمی ثابت کرده است که عصبیت یکی از عوامل تضادهای سیاسی و اجتماعی بوده و به روابط اجتماعی رنگ تبارگرایانه داده است. افغانستان به عنوان یک واحد سیاسی مستقل، در طول تاریخ اسیر عصبیت‌های قومی بوده و نتوانسته از یک جامعه مکانیکی مبتنی بر عصبیت به جامعه ارگانیکی مبتنی بر مدنیت عبور کند و بحران‌های سیاسی و اجتماعی را پشت سر گذارد و به ثبات سیاسی برسد. این کشور برای عبور از بحران‌های دوام‌دار نیازمند همسویی و همگرایی و اجتناب عصبیت‌های قومی است.

واژگان کلیدی: نقش، عصبیت، جامعه، بحران، افغانستان

* دانشجوی دکترای قرآن و علوم؛ گرایش علوم سیاسی. (ایمیل: hoveida86@yahoo.co)

مقدمه

افغانستان کشور بحران‌زده‌ای است که سال‌ها با بحران دست‌به‌گریبان بوده است و از بن‌بست‌های سیاسی رنج برده است نگاه جامعه‌شناسانه به منازعه و بحران در افغانستان کمک می‌کند عوامل اجتماعی مؤثر در ایجاد و تداوم بحران و نیز راه‌های بیرون رفت از آن شناسایی گردد و افغانستان برای همیشه بحران را پشت سر گذاشته و به ثبات سیاسی برسد و مردم این سرزمین از رنج‌ها رهایی یابد و به‌جای تفرقه و نفاق همسویی و همگرایی را تجربه کنند. در این نوشتار روی عصبیت به‌عنوان یکی از عناصر اجتماعی مؤثر در منازعه سیاسی افغانستان تمرکز شده است و عصبیت به‌عنوان یکی از عوامل مهم و اساسی شکاف‌های اجتماعی شناخته شده است.

با نگاه جامعه‌شناسانه به بحران افغانستان می‌توان عوامل و پدیده‌های اجتماعی دخیل در آن را به واکاوی نشست عواملی که ناامنی‌ها و تداوم منازعه در افغانستان را در پی داشته است و بحران را تداوم بخشیده است این عوامل و پدیده‌های اجتماعی گونه‌های مختلفی را تشکیل می‌دهد و عصبیت یکی از عناصر مهم و محوری است که نیازمند بحث و بررسی است

۱. مفهوم عصبیت

قبل از پرداختن به نقش عصبیت در مناقشات قومی و بحران سیاسی در افغانستان، لازم است مختصر نگاهی به این اصطلاح از لحاظ مفهومی داشته باشیم تا ببینیم عصبیت چیست و چگونه می‌تواند خط‌مشی سیاسی و اجتماعی افراد را ترسیم کند و یک جامعه را به سمت بحران و واگرایی بکشانند.

بحران و بی‌ثباتی در هر کشوری زاده عواملی است که باید شناسایی گردد و راهی برای بیرون رفت از آن جستجو شود. در نظریه بحران توماس اسپریگنز، بحران و عبور از آن، یک فرایند چهار مرحله‌ای مرتبط به هم ترسیم شده که می‌توان از آن در بررسی بحران و واگرایی در افغانستان و راه‌های بیرون رفت از آن بهره گرفت. فرایند چهار مرحله‌ای بحران از نظر اسپریگنز به این ترتیب است: «مشاهده بی‌نظمی، تشخیص علل آن، تصویر جامعه احیا شده، ارائه راه حل» (اسپریگنز، ۱۳۹۴: ۴۱).

بحران افغانستان بحران پایداری است بی‌ثباتی در افغانستان پدیده با پیشینه‌ای است که مردم این سرزمین سال‌های طولانی آن را با تمام وجودشان لمس کرده‌اند و این مسئله معلول عوامل گوناگونی است و یکی از عوامل عنصر عصبیت است و مردم افغانستان در طول تاریخ اسیر ساختار سیاسی قبیله‌ای مبتنی بر عصبیت بوده‌اند.

از لحاظ جامعه‌شناختی یکی از عواملی دخیل در بحران و مناقشه در افغانستان است عصبیت است، عصبیت در افغانستان ریشه عمیق و دوام‌دار دارد و یافتن رابطه میان منازعه و عصبیت در افغانستان، ایجاد می‌کند که از نگاه جامعه‌شناختی عصبیت و تأثیر آن در تداوم بحران در افغانستان به ترتیب ذیل تحلیل و ارزیابی گردد.

«عصبیت» در لغتنامه‌های فارسی به معنای تعصب به کار رفته است و تعصب به معنای "جانب‌داری کردن از کسی یا از طریقه و مذهبی، حمایت و یاری کردن و به چیزی دل‌بسته و مقید بودن و سخت از آن دفاع کردن است" (عمید، ۱۳۶۳: ت)

عصبیت یک نوع پیوند اجتماعی است که افراد با استفاده از آن به حمایت و طرفداری و دفاع از کسی که خود را به او وابسته می‌داند به کار می‌رود. عصبیت افراد هم‌تبار را ملزم به دفاع بی‌چون‌وچرا از کس یا کسانی که از لحاظ تباری به آن تعلق دارند، و یا ملزم به دفاع از اندیشه، مرام و مذهبی مربوطه به افراد قبیله می‌سازد و روابط اجتماعی خاصی را رقم می‌زند.

۲. پیش‌زمینه تئوریک عصبیت

در نظریات جامعه‌شناسی «عصبیت» را این خلدون در قالب یک نظریه اجتماعی مطرح کرده است که در آن «خون» عامل پیوند اجتماعات بوده و تبار‌گرایی بر اساس نسب محور اصلی حرکت سیاسی-اجتماعی-فرهنگی و اقتصادی اجتماعات را تشکیل می‌دهد و این امر انسجام درون قبیله‌ای ایجاد می‌کند؛ اما واگرایی تبارهای مختلف را نیز به دنبال دارد. منازعه و کشمکش از لازمه تبار‌گرایی معطوف به عصبیت است و ریاست و در رأس هرم قبیله قرار گرفتن تنها از راه زور و غلبه به دست می‌آید.

در زندگی قبیله‌ای که عصبیت در آن حاکم است افراد به خودی و غیرخودی قابل تقسیم است؛ افرادی که در محدوده قبیله هستند خودی و افرادی که بیرون از قبیله هستند غیرخودی هستند و تعامل افراد قبیله، با خودی‌ها و غیرخودی‌ها متفاوت است.

ابن خلدون تئوری پرداز نظریه عصیت در این مورد می‌گوید: "تیره‌های بادی‌نشین به وضع دیگری از تجاوز و ستم ممانعت می‌کنند. در داخل آنان بزرگان و سران قبیله، افراد را از تجاوز به یکدیگر باز می‌دارند؛ زیرا همه آنان برای بزرگان قبیله احترام و وقار خاصی قائل هستند و اگر از خارج، دشمنان بخواهند به سرزمین آنان فرود آیند و محل آنان را قبضه کنند علاوه بر نگهبانان قبیله، دلاوران و جوانانی که در میان قبیله به جنگ‌آوری و دلیری معروف‌اند و همواره دفاع از قبیله بر عهده آنان است به دفاع برمی‌خیزد و امر دفاع و حمایت از قبیله مصداق پیدا نمی‌کند مگر هنگامی که در میان آنان عصیت باشد و همه از یک خاندان و یک پشت باشند چه از این‌رو شکوه و قدرت ایشان نیرو می‌یابد و بیم آنان در دل دیگران جای می‌گیرد؛ زیرا غرور قومی هر یک از افراد قبیله نسبت به خاندان و عصیت خود از هر چیزی مهم‌تر است." ابن خلدون، (۱۳۹۰: ۲۵۲)

عنصر عصیت از منظر ابن خلدون عنصر انسجام‌بخش است و افراد قبیله گرد هم آورده و آن‌ها را به دفاع از هم واداشته و در مقابل دیگر قبایل متحد و منسجم می‌سازد. "ابن خلدون با طرح نظریه «عصیت» و معنا کردن آن به پیوند درونی و خونی، به‌نوعی همبستگی اجتماعی مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی ناشی از روابط سببی و نسبی تأکید داشته و آن را محور انسجام، ثبات و یا تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی می‌داند." حسامی، (۱۳۹۰: ۳۰)

۳. رابطه عصیت و جامعه مکانیکی

رابطه عمیقی میان عصیت و جامعه مکانیکی وجود دارد و جامعه مکانیکی که در آن انسجام اجتماعی حالت مکانیکی دارد یک جامعه خود به خودی است نه جامعه ساخته شده. یکی از نظریه‌پردازان مطرح در دانش علوم اجتماعی که با تعبیر دیگری از عصیت سخن گفته است دورکیم است او نظریه همبستگی اجتماعی را مطرح کرده است و از دو نوع جامعه؛ مکانیکی و ارگانیکی سخن گفته است، جامعه مکانیکی جامعه‌ای است که در آن همبستگی اجتماعی به‌صورت مکانیکی است و پیوند اجتماعی به دلیل همگونی موجود میان اعضای جامعه پدید می‌آید. پوپر از جامعه مکانیکی به‌عنوان جامعه بسته یاد کرده است و افراد جامعه را محصور به مسائل خودساخته‌ای دانسته که به آن احساس تعلق می‌کنند.

"یک جامعه بسته همانند جامعه قبیله‌ای بدوی می‌باشد که در حلقه‌ای جادویی از تابوها و قوانین

و آداب و رسوم می که مانند طلوع خورشید گردش فصول و نظامات بدیهی طبیعت اجتناب‌ناپذیرند محصور گشته است" (کنفورت، ۱۳۵۹: ۶۹).

در جامعه بسته نظارت و کنترل عمیق وجود دارد و افراد جامعه در رفتار و گفتار خود با محدودهای گسترده‌ای مواجه هستند؛ اما جامعه ارگانیکی جامعه پیشرفته‌ای است که پیوند اجتماعی در آن با وجود ناهمگونی، تنوع و تکرر نوعی همبستگی اجتماعی پدید می‌آید و روح واحدی بر آن حاکم است و همه به آن احساس تعلق می‌کنند افغانستان از جمله کشورهایی است که متأسفانه هنوز در حد جامعه مکانیکی باقی مانده است و همبستگی اجتماعی در این کشور حالت مکانیکی دارد، هنوز فهم و درک و درد مشترک در این سرزمین وجود ندارد و مناسبات اجتماعی در این دیار ماهیت جامعه مکانیکی و تبارگونه دارد و مناسبات مکانیکی و تبارگونه زمینه‌ساز واگرایی‌های گسترده در افغانستان بوده است. دورکیم در این مورد اینکه جامعه چگونه تشکیل می‌شود دو نوع جامعه را به تصویر می‌کشد.

"چگونه مجموعه از افراد می‌توانند جامعه‌ای را تشکیل دهند؟ چگونه افراد تشکیل‌دهنده جامعه، می‌توانند شرط لازم برای هستی اجتماعی؛ یعنی اجماع اجتماعی، را تحقق بخشند؟ دورکیم برای پاسخ دادن به این پرسش بنیادی، دو شکل همبستگی را از هم تفکیک می‌کند: همبستگی موسوم به خود به خودی و یا مکانیکی، و همبستگی موسوم به اندامی یا ارگانیکی. همبستگی مکانیکی، به اصطلاح دورکیم همبستگی از راه همانندی است و هنگامی که این شکل از همبستگی بر جامعه مسلط باشد افراد جامعه چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند. آنان که اعضای یک اجتماع واحد هستند همانندند و احساسات واحدی دارند؛ زیرا به ارزش‌های واحدی وابسته‌اند و مفهوم مشترکی از تقدس دارند. جامعه از آن‌رو منسجم است که افراد آن هنوز تمایز اجتماعی پیدا نکرده‌اند. صورت متضاد با این نوع همبستگی، همبستگی موسوم به ارگانیکی یا اندامی است که اجماع اجتماعی؛ یعنی وحدت و انسجام یافته اجتماع، در آن نتیجه تمایز اجتماعی افراد باهم است یا از راه این تمایز بیان می‌شود، افراد، دیگر همانند نیستند؛ بلکه متفاوت‌اند و استقرار اجماع اجتماعی تا حدی نتیجه وجود همین تمایزها است." (آرون، ۱۳۸۴: ۳۶۱)

جامعه‌ای که در مناسبات اجتماعی بسته عمل کند و همه‌چیز را از عینک تبار و قبیله ببیند با تضادهای زیادی دست‌به‌گریبان خواهد بود و تداوم بحران یکی از پیامدهای آن است و

افغانستان یکی از کشورهایی است که مناسبات اجتماعی در آن ماهیت مکانیکی دارد و عصبیت در پر رنگ‌سازی این وضعیت نقش اساسی داشته است که به آن می‌پردازیم.

۴. عصبیت در افغانستان

افغانستان زندگی عمیق قبیله‌ای را پشت سر گذاشته است و قبیله‌گرایی و عصبیت در خون و پوست و گوشت افراد جامعه رخنه کرده است و تبدیل به یک فرهنگ و رویه سیاسی و اجتماعی در این کشور شده است و در سایه آن مردم افغانستان قومی فکر می‌کنند و قومی رفتار می‌کنند و به همین دلیل است که هنوز از نهادهای ثبات‌ساز مانند ملت‌سازی، هویت ملی، دولت ملی، منافع و مصالح ملی در این کشور خبری نیست و افغانستان از این جهت آسیب‌های زیادی دیده است و عصبیت عرصه‌های سیاست، قدرت، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ در این کشور را تحت تأثیر قرار داده است و عصبیت مناسبات و همبستگی قبیله‌ای ایجاد کرده است و واگرایی ملی را به دنبال داشته است.

۵. تاریخچه عصبیت در افغانستان

عصبیت در جامعه قبیله‌ای افغانستان به درازای تاریخ این کشور ریشه دارد و تبارگرایی توأم با عصبیت در طول تاریخ مانع اصلی رسیدن به تفاهم ملی در این کشور بوده است و نبود تفاهم ملی یکی از عوامل اساسی واگرایی و کشمکش و منازعه بوده است. تبارگرایی، قوم‌گرایی و نژادگرایی از گذشته‌های دور در افغانستان جریان داشته است و هنوز هم کم‌رنگ نشده است و جامعه افغانستان هنوز جامعه‌ای با ساختار مکانیکی است و حلقه‌های ارتباطات اجتماعی در آن به خون و پیوندهای خونی گره خورده است و این جامعه نتوانسته است شکل یک جامعه مدرن ارگانیکی پیدا کند. سیاست‌های همواره آمیخته با عصبیت در افغانستان باعث شده است رویکرد سیاسی حذف خرده هویت‌ها در این کشور تبدیل به یک رویه سیاسی گردد. "افغانستان سرزمین خرده هویت‌ها است که تاکنون هویت‌سازی در این کشور بر مبنای حذف هویت‌های اقوام دیگر بوده است. این هویت‌ها درحالی‌که در نوع خود تاریخی‌اند و زمینه‌ساز هویت ملی باشند." آرزو، ۳۳.

زیرساخت‌های سیاسی و اجتماعی در افغانستان از گذشته‌های دور تاکنون رنگ و ماهیت

قبیله‌ای دارد و این کشور از داشتن نهادهای که ماهیت ملی داشته باشند محروم است و این حقیقت تلخ ریشه در تاریخ این سرزمین با تكثر قومی افغانستان دارد و هنوز دستگاه سیاسی افغانستان از حالت تبارگرایانه خارج نشده است و تبارگرایی و پیوندهای خونی هنوز معیار و اساس پیوندهای اجتماعی در این کشور محسوب می‌شود.

"حاکمیت سیاسی، به مفهوم یک پدیده تاریخی در افغانستان، حاکمیتی است که الگوی رفتاری سیاسی و اجتماعی جامعه قبیله‌ای را بیان داشته و همواره از طریق قدرت لشکری به عمر خویش ادامه داده است. وقتی می‌گوییم جامعه قبیله‌ای، از نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی حرف می‌زنیم که در مجموع نوع نظام سیاسی - قبیله‌ای را به وجود می‌آورند." (دای فولادی، ۱۳۷۷: ۳)

جامعه ناهمگون افغانستان از جنبه‌های گوناگونی ناهمگون بوده است و سیاست‌های حاکم در این کشور باعث شده است این ناهمگونی همچنان به صورت همان ناهمگونی باقی بماند و این کشور موفق نشده است ناهمگونی را به همگونی مبدل سازد و با حفظ خرده هویت‌های موجود یک هویت واحد ملی به وجود آورد و این ناهمگونی‌ها ناسازگاری‌های زیادی به بار آورده است.

"ریشه‌های این بحران باید به سازه‌های ناقص و ناشکفته‌ی عناصر هویت ملی توجه و تأمل کنیم. بررسی‌های نادقیق، غیرعلمی و احساساتی بسیاری از اندیشه‌گران، تحلیل‌گران و پژوهندگان ما از ساختار سیاسی و بافتار اجتماعی و زیست‌محیطی کشور، منشأ قضاوت و دریافت ناخواسته بسیار از محققین خارجی و تحلیل‌گران سیاسی قرار گرفته است. همین قضاوت‌ها و قضاوت‌های سیاسی-پژوهشی موجب تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و نسخه‌پیچی‌های سیاسی و ملی ناکارآمد در مورد بحران و سرنوشت این کشور هزار پاره گردیده است؛ مقوله‌ای که خود به یک بحران تبدیل شده است." (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۸)

تنوع و تكثر قومی در افغانستان بسیار گسترده است این تنوع و تكثر هم می‌تواند فرصت باشد و هم تهدید؛ در صورتی‌که در کنار خرده‌فرهنگ‌های موجود و در کنار تنوع و تكثر خرده هویت‌ها، نهادهای ملی، فهم و درک مشترک ملی رشد کند و هم‌پذیری در این سرزمین پدید آید تهدید تبدیل به فرصت می‌گردد و در صورتی‌که خرده هویت‌ها موجود، هویت ملی، منافع و مصالح ملی و نهادهای ملی را تضعیف کند و زمینه‌ساز واگرایی‌های سیاسی - اجتماعی گردد

افغانستان را با تهدید مواجه می‌سازد.

"تنوع و ناهمگونی قومی و فرهنگی در این سرزمین تا آنجا گسترده است که اگر مسافر از یک ولایت به ولایت دیگر برود و از شهری به شهر دیگر، گمان می‌کند که از یک کشوری به کشور دیگر رفته است؛ زیرا در شهر یا ولایت فرضی دوم؛ زبان، آداب و رسوم، طرز لباس پوشیدن، ظاهر فیزیکی، شیوه زندگی، علایق نژادی و خرده فرهنگ مردم و ساکنان، تفاوت اساسی و ماهوی با شهر و یا ولایت فرضی اول دارد و تنها حلقه وصل و پیوند آن‌ها داشتن دین مشترک و قرار گرفتن در چهارچوب واحد جغرافیایی موسوم به افغانستان است و بس." (نجفی، ۱۳۹۰: ۳۶)

۶. پیامدهای سیاست‌های ناشی از عصبیت در افغانستان

کشوری که روح حاکم در آن را "عصبیت" تشکیل دهد و زندگی قبیله‌ای رونقی بیش از زندگی مدنی داشته باشد و سیاست‌های حاکم در آن سیاست‌های قبیله‌ای توأم با عصبیت باشد می‌تواند با آثار و پیامدهای نامطلوب سیاسی و اجتماعی مواجه گردد و بحران سیاسی دوام‌دار یکی از این پیامدهای است و باید اذعان کرد که افغانستان سال‌های متمادی با بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع مواجه بوده است و تبعیض و نابرابری عمیق و دردآور اجتماعی و سیاسی را پشت سر گذاشته است و این معضل مردم افغانستان را در طول تاریخ رنج داده است و به جای سازگاری ناسازگاری‌هایی را به وجود آورده است که شایسته جامعه و مردم افغانستان نبوده و نیست. عصبیت باعث می‌شود واگرایی و شکاف‌های قومی روزبه‌روز رو به گسترش باشد و زمینه‌های همسویی که مبتنی بر منافع مشترک است را مخدوش سازد. شکاف‌های قومی ناشی از عصبیت در افغانستان نه تنها همسویی داخلی را به چالش می‌کشد که باعث می‌شود کشورهای مداخله‌گر از اختلافات قومی در راستای منافع خود استفاده کنند و زمینه‌های واگرایی‌های بیشتر را فراهم سازند و با رویکرد رئالیستی امنیت خود را در ناامن‌سازی افغانستان و صلح در کشور خود را در دامن زدن به جنگ در افغانستان ببینند. آن‌گونه که در نگاه رئالیستی امنیت خود را در ناامنی دیگران دیدن یک اصل است "برای داشتن صلح در داخل مرزهای خود باید داخل مرزهای دشمن جنگ ایجاد کرد. (بصیری، ۱۳۷۹، ش ۱۶۶: ۱۶۶)

۷. راهکار بیرون رفت از وضع موجود

تکثر قومی، تنوع فرهنگی و تعدد خرده فرهنگ‌ها نه تنها چالش نبوده و نیست که اگر درکی درستی از آن وجود داشته باشد می‌تواند، زمینه‌ساز رشد و پویایی و مبنای تعاملات مثبت اجتماعی باشد و افغانستان با داشتن چنین خصیصه‌ای نیازمند این است که منافع مشترک، احترام متقابل، رعایت حقوق شهروندی و تأمین عدالت اجتماعی را مبنای تعاملات اجتماعی و سیاسی قرار دهد و مردم این سرزمین با وجود تنوع و تکثر قومی و فرهنگی به فهم و درک مشترک برسند و زمینه را برای شکل‌گیری هویت ملی، گسترش مشارکت و تقویت مشروعیت سیاسی و تحقق عدالت اجتماعی فراهم سازد و چنین رویکردی در جدیدترین قانون اساسی افغانستان دوره جمهوریت که مبنای رفتار سیاسی را تشکیل می‌دهد و فهم و درک مشترکی از مصالح و منافع ملی ارائه می‌کند در نظر گرفته شده است و تعریفی از ملت افغانستان ارائه داده است که بر پایه آن، همه امتیازات بر اساس عدالت توزیع می‌گردد و راه را بر هر نوع تبعیض و انحصارگرایی ناشی از عصبیت می‌بندد.

"ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرقیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشد." (قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۸۲: ماده چهارم)

عبور از بحران در افغانستان و رسیدن به تفاهم ملی تنها در سایه گذار از عصبیت و فرهنگ قبیله‌گرایی و توجه به مسائل مشترک ملی است و تجربه نیز نشان داده است که مردم افغانستان هر قدری که به منافع مشترک نزدیک شده‌اند به همان اندازه زمینه برای هم‌پذیری بیشتر در جغرافیا و خانه مشترکی به نام افغانستان فراهم گردیده است.

نتیجه

قبیله‌گرایی و عصبیت افغانستان را از دست‌یابی به هویت ملی، مشارکت سیاسی و رسیدن به عدالت اجتماعی مبتنی بر توزیع قدرت و امتیازات دور ساخته است و به‌جای منافع مشترک تأمین مصالح ملی به بی‌اعتمادی‌ها و واگرایی‌ها دامن زده است و باعث شده است بافت اجتماعی افغانستان ماهیت مکانیکی داشته و از جامعه ارگانیکی فاصله داشته باشد و عبور از این وضعیت تنها در سایه باورمندی به مصالح مشترک ملی و گذار از جامعه مکانیکی مبتنی بر عصبیت به

جامعه ارگانیکی است.

منابع

- ۱) ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۳۶ و ۱۳۹۰). مقدمه ابن خلدون ج ۱، ترجمه پروین گنابادی، نشر الکترونیک.
- ۲) اسپریگنز، توماس، (۱۳۹۴). فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگه.
- ۳) آرزو، عبدالغفور، (۱۳۸۲). چگونگی هویت ملی افغانستان، تهران، نشر عرفان.
- ۴) آرون، ریمون، (۱۳۸۴)، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۵) بصیری، محمدعلی، (۱۳۷۹). تحولات مفهوم امنیت ملی، فصلنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۶۳-۱۶۴، تهران.
- ۶) جمشیدی‌ها غلام‌رضا، میرزایی مهدی (۱۳۹۳). بررسی جامعه‌شناس بودن ابن خلدون با تأکید بر قواعد روش‌شناختی امیل دورکیم، فصلنامه معرفتی در دانشگاه اسلامی، ۵۹، سال هجدهم، شماره دوم.
- ۷) حسامی، فاضل، (۱۳۹۰). همبستگی اجتماعی در قرآن، معرفت فرهنگی اجتماعی، سال دوم، شماره چهارم.
- ۸) دای فولادی، عبدالعدل، (۱۳۷۷). افغانستان قلمرو استبداد، فدراسیون آزاد ملی، بی‌جا.
- ۹) عمید، حسن، (۱۳۶۳) فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر.
- ۱۰) قانون اساسی افغانستان مصوب سال ۱۳۸۲.
- ۱۱) کنفورث، موریس، (۱۳۵۹). به‌سوی جامعه باز، مترجم لطیف عطاری، شباهنگ.
- ۱۲) نجفی، علی، (۱۳۹۰). افغانستان؛ رنگین‌کمان اقوام، میراث خراسان، بی‌جا.
- ۱۳) واعظی، حمزه، (۱۳۸۱). افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران، عرفان.